



Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number 35 on the left and various lines of text in Persian script.

بیس حق از دست لایزال بر آید  
 آید از بند پایش بر سر تار و پند  
 استقامت یانند از دست تو که تمام  
 سر و دست تو که در هم می کشد شکست نام  
 بهر که آید بود و نماند آن که نشد و نماند  
 بهر بخشش کنم و ادم که با شمشیر کشی نام  
 از بی تفسیر لذای که در دهم و او دهم  
 معنی هم که بهر مسکنم که میسر است تمام  
 هست توفیق از هر مایه که با شمشیر تمام  
 معنی از غاشی بهر گشتن که کاف و شکار  
 که در آگاه گردد در دهم که کاف تمام  
 هر وقت خسته سواره از آنکه در دهم تمام  
 در میان غلجا چون آمد و خورد و تمام  
 بهر خطای زنی در دل برود و خوبی تمام  
 نور چشمی چون آمدی ز نهای نام تمام  
 وحدت و دیگر چون ششی بود و تمام تمام  
 بیس نمی نیز استر بود و نای تمام  
 هم که کحل هم که قوت ظرافت آنی تمام  
 بهر چون در کتب آید از تو خواهد تمام

افشارت از خود و دم گشت خون جگر  
 هم میان تخت طلا خشن نیک از خون  
 ششی بر چون فلان نیک کند و نفس خود  
 کاف تصغیر درای عمل و مقول و رحم  
 بهر تمام یار است کیست یار که کرد  
 علی چون آمد ز با کاف و دزد بود  
 ربط را باشد بدل گفتم که بوسه یابی و  
 پس تر می نیست آن ششی که ظاهر است  
 خوان متغایابی شب خشم که از نیده گرس  
 بهر شایه شوم و بخور که میزد و ی او  
 که برای عطف مقصد رستی هرگز بود  
 های نسبت چون آمد بهر که نماند  
 خسته خشن است یک ز بهر عطف تمام  
 یابی مقصد نسبت را چه میزدی تمام  
 ناعلی از نری و مقصد رستی شکی تمام  
 یابی هر که است قطعی چو آب گشت تمام  
 و شمی مومله ابر و دیگر محراب است  
 از حروف قاعلی و شیمی و شمر گشت  
 انصافی هم خدا و نری و تصغیری و شبه

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the text in Persian script.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the number 36 on the left and various lines of text in Persian script.





در علم هر مکان با این که در آنست  
 در دوازده گلین نوزده هجده عشرت مقام  
 در زمانی دال و حرا که در وقت تمام  
 چون آفتاب چار کس نیم نیم طلای است تمام  
 چند کس یک طفلان مثل شب پیری است تمام  
 هست بفر و مثل شب کس که در نیم تمام  
 هست تمیزی که در هر نیمه بخواند بی تمام  
 نیز اسال آن لعین بر نازد سولی تمام  
 یک جهان یکسر بر عالم عالم تمام تمام  
 فاسق و صیقلی آمد شور یا شیرین تمام  
 سالی بش بدن بدل از دوزخ و ملا تمام  
 بود باش و دم قدم هم یک یک تمام تمام

فخرت در تازی محل و کتب عجایب  
 سنگی که در کتب آن کلام دیگر که در کتب  
 خانان بخانه آفرید و نگه داران خوابگاه  
 سوشن صاحب کی بهم زاعداد دست و زن  
 بزرگه که در سوشن یک شبه زنی یک شبه چوب  
 نمانش نیم نیم نیم نیم نیم نیم نیم نیم  
 یا کتب یک کتب کیبات ذاتی است چید  
 نمانش یک شبه تعیین مثل شب پیری است  
 ثالث آن بهر کتب با بعد دیا ذات خود  
 رشتن باشد اضافی همچو سر رشته کتاب  
 سادس آن سوشن از دوزخ و ملا تمام  
 نمانش عطفی و دیگر القالی چنین

مظهر صحنی

چون صحنی کان اعراض صفت باشد  
 مشتقات فارسی در فعل گویم بر مقام  
 چون عظیم و عالم و مهدی و مقصود و مرام  
 دومی جابد بود و مضر و مرکب باله و ام  
 راجعت و چپ بهم بر و کو و کو و کو و کو  
 چون کلیم و دلپذیر و جلد و رویت و خرام

چون صحنی کان اعراض صفت باشد  
 مشتقات فارسی در فعل گویم بر مقام  
 چون عظیم و عالم و مهدی و مقصود و مرام  
 دومی جابد بود و مضر و مرکب باله و ام  
 راجعت و چپ بهم بر و کو و کو و کو و کو  
 چون کلیم و دلپذیر و جلد و رویت و خرام

در علم هر مکان با این که در آنست  
 در دوازده گلین نوزده هجده عشرت مقام  
 در زمانی دال و حرا که در وقت تمام  
 چون آفتاب چار کس نیم نیم طلای است تمام  
 چند کس یک طفلان مثل شب پیری است تمام  
 هست بفر و مثل شب کس که در نیم تمام  
 هست تمیزی که در هر نیمه بخواند بی تمام  
 نیز اسال آن لعین بر نازد سولی تمام  
 یک جهان یکسر بر عالم عالم تمام تمام  
 فاسق و صیقلی آمد شور یا شیرین تمام  
 سالی بش بدن بدل از دوزخ و ملا تمام  
 بود باش و دم قدم هم یک یک تمام تمام

در علم هر مکان با این که در آنست  
 در دوازده گلین نوزده هجده عشرت مقام  
 در زمانی دال و حرا که در وقت تمام  
 چون آفتاب چار کس نیم نیم طلای است تمام  
 چند کس یک طفلان مثل شب پیری است تمام  
 هست بفر و مثل شب کس که در نیم تمام  
 هست تمیزی که در هر نیمه بخواند بی تمام  
 نیز اسال آن لعین بر نازد سولی تمام  
 یک جهان یکسر بر عالم عالم تمام تمام  
 فاسق و صیقلی آمد شور یا شیرین تمام  
 سالی بش بدن بدل از دوزخ و ملا تمام  
 بود باش و دم قدم هم یک یک تمام تمام

[illegible]









[illegible]

است و باطل و هر معلول و مستفید و هر علت و مسبب و هر امر و معلوم و هر علم و معلوم و هر فعل و معلوم و هر...





لک و دو صد و بیست و هفت  
و چهار صد و بیست و هشت  
و شصت و بیست و نهم  
و هشتاد و بیست و دهم  
و نود و بیست و یازدهم  
و صد و بیست و دهم

و صد و بیست و یازدهم  
و صد و بیست و دهم  
و صد و بیست و یازدهم  
و صد و بیست و دهم  
و صد و بیست و یازدهم  
و صد و بیست و دهم

و صد و بیست و یازدهم  
و صد و بیست و دهم  
و صد و بیست و یازدهم  
و صد و بیست و دهم  
و صد و بیست و یازدهم  
و صد و بیست و دهم

از وی و قسم آن یک تمام کان بالا گشت  
مستدر آن بودن و شستن شدن و گزید  
است و هست و نیست و باشد نباشد و نبود  
است از دایمی اید و ام و ایم و عیسم  
فعل ناقص هم بلا معقول یا فاعل بود  
چونکه سلطان عالم است و بود و عالم بود  
عالم و سلطان اینجا نیز معشوقش بود  
معنی افعال ناقص از شتم شد حدیث  
فاعل اینجا مبتدا و خان حدیث اینجا خبر  
بتدا هم شد قبول معتبر سند الیه

دیگری ناقص که ابطا می شود و اندر کلام  
نیز هستن و بعضی ثانی و الا احترام  
فعل معتمدی ابطا کسی از خاص و عام  
است و در قسم هستی مثال شخ خین کرد  
یک جمله جدید است فاعل او نیست تمام  
شد زیرا که عاشق و کرد دید معشوقش غلام  
فاعل فعل و باقی دال حدیث است تمام  
در نه اش تا مستقل چون و شان بی نام  
هر دو را با فعل جمله اسمیه دان بالذام  
فعل ناقص با خبر مسند به آمدای بهام

تنبیه

که مقتدر و دوات خاص و نظم و نظام  
هم تو خوبی من بدم ایشان تا یکم  
تمام گاهی ناقص تا ناقص آید گاه تمام  
چون گشت از پند تا جرد سویت اهرام  
میشود هم مبتدا و هم حسب حسب قوام  
وصفی و نکره خبر که برخلاف یکدیگر کام

که مقتدر و دوات خاص و نظم و نظام  
هم تو خوبی من بدم ایشان تا یکم  
تمام گاهی ناقص تا ناقص آید گاه تمام  
چون گشت از پند تا جرد سویت اهرام  
میشود هم مبتدا و هم حسب حسب قوام  
وصفی و نکره خبر که برخلاف یکدیگر کام

معرفه و نکره

معرفه از هم معین نامعین نکره است

معرفه هفت است از یک علم چون تو و جام

و صد و بیست و یازدهم  
و صد و بیست و دهم  
و صد و بیست و یازدهم  
و صد و بیست و دهم  
و صد و بیست و یازدهم  
و صد و بیست و دهم



چون بود ملا علی اسلم و فاضل شهر  
فرق از نکره میان جنس لغز آمد همین

مثل رجندی و دیگر قوتی واکرام  
ز آنکه اسلم نکره بر کلی و جزئی منتهم

خواص اسم ذاتی و وضعی

اسم ذاتی آنکه جویش تو انکرون جوایب نام ذاتی نیز وضعی نام وضعی حدیست از خواص اسم وضعی هست تفصیل در مدخل و درین جن نام خردمندست تا کسر نام سپا اسم ذاتی چون بود مدخل وضعی میشود اسم وضعی هم بحال مصدریت ذاتیست معرفه کرد و در وجه وضعی نیز ذاتی میشود	اسم وضعی آنکه او کرد و صفحت عین یکم اسم در انگلسن ترین جنس با بد القیام اولین چون چال در چال بر بدو حرفیام بیز نام مقول ثان فرزند و نام سیرت تمام مثل مدخل غیر جنس کم شعور و لا دوم تیز گامی تا کسی بیدلی کشیل تمام چونکه شوخ ماواک طغیل حسین شوخو اخر
---	--

احکام جمله

اب باشد سر و آتش که مودت نیست قیام سر و گردن قیامت در آن خبر وضعی تمام چونکه انست حیوان گفتم اینها بر مقام چون عیبت بیخ و سلطان نشوخت ای کینام چون بشر حیوان ناطق تا آتش اسم نام مثل شوخ بابو در کار و طاعت طاعت تمام چون لب و باوه آمد ز کس است جام سام باشد جدر رستم جدر رستم است سام	باید همیشه مبتدا اگر در مشبه خبر و تسامی از دو ذاتی کن یکی مبتدا وصفی آنکه مبتدا افتد که گردد معرفه معروف گردد همیشه مبتدا نکره خبر نزد و اجم معرفه هم اختیار مبتداست
--	---

چون بود ملا علی اسلم و فاضل شهر  
فرق از نکره میان جنس لغز آمد همین  
مثل رجندی و دیگر قوتی واکرام  
ز آنکه اسلم نکره بر کلی و جزئی منتهم  
خواص اسم ذاتی و وضعی  
اسم ذاتی آنکه جویش تو انکرون جوایب  
نام ذاتی نیز وضعی نام وضعی حدیست  
از خواص اسم وضعی هست تفصیل در مدخل  
و درین جن نام خردمندست تا کسر نام سپا  
اسم ذاتی چون بود مدخل وضعی میشود  
اسم وضعی هم بحال مصدریت ذاتیست  
معرفه کرد و در وجه وضعی نیز ذاتی میشود  
احکام جمله  
اب باشد سر و آتش که مودت نیست قیام  
سر و گردن قیامت در آن خبر وضعی تمام  
چونکه انست حیوان گفتم اینها بر مقام  
چون عیبت بیخ و سلطان نشوخت ای کینام  
چون بشر حیوان ناطق تا آتش اسم نام  
مثل شوخ بابو در کار و طاعت طاعت تمام  
چون لب و باوه آمد ز کس است جام  
سام باشد جدر رستم جدر رستم است سام  
باید همیشه مبتدا اگر در مشبه خبر  
و تسامی از دو ذاتی کن یکی مبتدا  
وصفی آنکه مبتدا افتد که گردد معرفه  
معروف گردد همیشه مبتدا نکره خبر  
نزد و اجم معرفه هم اختیار مبتداست

افسانه در ذیل این کتاب  
گروه با خبران و درستی  
استاد و اجم

۱۸  
 در هر جمله ای که در این کتاب است  
 اگر چه در بعضی از جملات  
 که در این کتاب است  
 در هر جمله ای که در این کتاب است  
 اگر چه در بعضی از جملات  
 که در این کتاب است

جمله مرکب و مرکب از اجزای مثل مردی بود و با تو یا زنی دیر و ز شام مرد و مرده میتوان مرعی نمون بر تمام	جمله مرکب و مرکب از اجزای مثل مردی بود و با تو یا زنی دیر و ز شام مرد و مرده میتوان مرعی نمون بر تمام
---	---

**بیان فرق در جمله فعلیه**

جمله مرکب و مرکب از اجزای مثل مردی بود و با تو یا زنی دیر و ز شام مرد و مرده میتوان مرعی نمون بر تمام	جمله مرکب و مرکب از اجزای مثل مردی بود و با تو یا زنی دیر و ز شام مرد و مرده میتوان مرعی نمون بر تمام
---	---

در هر جمله ای که در این کتاب است  
 اگر چه در بعضی از جملات  
 که در این کتاب است  
 در هر جمله ای که در این کتاب است  
 اگر چه در بعضی از جملات  
 که در این کتاب است

جمله مرکب و مرکب از اجزای  
 مثل مردی بود و با تو یا زنی دیر و ز شام  
 مرد و مرده میتوان مرعی نمون بر تمام

در هر جمله ای که در این کتاب است  
 اگر چه در بعضی از جملات  
 که در این کتاب است  
 در هر جمله ای که در این کتاب است  
 اگر چه در بعضی از جملات  
 که در این کتاب است





ما یزید بن زبیر بن عوف بن ابی سفيان بن عاص بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضير بن معد بن عدنان

ایک روز سلطان بن ملک کی رعیت سروبی ملتمس پیش کش کر کے کار مارا دست گو کار تو شد باہر کر چون بخیرت البتہ او تسبیح کی و ہزار بکہ از دامان اہل اہل سارم و ہزار	ایک روز سلطان بن ملک کی رعیت سروبی ملتمس پیش کش کر کے کار مارا دست گو کار تو شد باہر کر چون بخیرت البتہ او تسبیح کی و ہزار بکہ از دامان اہل اہل سارم و ہزار
---	---

### بیان تقدیر کے اجمال

بعض جزوہ اہل علم زائد شدہ رہے گاہ تیر و گاہ زور آمد گزردات و حشام ہم پر آری بانی فی بہت تقدیر تمام جملہ باشند و جواب آری فی اہل حشام وہ جو کہ فی اہل زلفی نکر و کہ پیام از یہاں اہل ان یا انجا یاد دار و حشام	ایک روز سلطان بن ملک کی رعیت سروبی ملتمس پیش کش کر کے کار مارا دست گو کار تو شد باہر کر چون بخیرت البتہ او تسبیح کی و ہزار بکہ از دامان اہل اہل سارم و ہزار
--	---

### بیان ترتیب جزا

فہم اگر حیران شودی ہم تقدیر تمام ہندو بہ جل و دل ام و چون ہل ہزار کس عداوت یا غل از ہر ہزار ہزار	ایک روز سلطان بن ملک کی رعیت سروبی ملتمس پیش کش کر کے کار مارا دست گو کار تو شد باہر کر چون بخیرت البتہ او تسبیح کی و ہزار بکہ از دامان اہل اہل سارم و ہزار
--	---

### بیان حیلہ خیر و النشانیہ

برو پیش یہ بسا اندر ہمینی و ہزار مثل ہم زید را قائم میان از دھام	ایک روز سلطان بن ملک کی رعیت سروبی ملتمس پیش کش کر کے کار مارا دست گو کار تو شد باہر کر چون بخیرت البتہ او تسبیح کی و ہزار بکہ از دامان اہل اہل سارم و ہزار
---	---

تقدیر کے اجمال

کاش که دلی منم از لعل نوشینم کام  
یک حقیقتی مثل ناست چه کجا داری قیام  
کان بود از جامه تعقیدات معنی و کلام  
هست اقواری اگر عکس آن نباشد درام  
من میگویم که نیکو از بدان باشد نظام  
خواه مفرود یا مرکب خواه ناقص خواه تمام

مجلس

آن امر کبے ابدان تشابہ نہ نظر نظام  
کز ہم تشابہ گیر و با سہ اسم  
خداوندی کہ سازد بی غرض کار انا نام  
حد ضلالتی قدیمی حسی با سہ بال و دم  
خالقی احکمش انما بود بر خلق عام  
نرا که می افتد صفت ہم تام و ہم قس نام  
کوفت در در این شب آفتوخ بود و در نام  
مشکلی دارم عجب آرام جا نمیست نام  
افتش هر وی خصوصاً و دار و در قیام  
پر کنایم پر کنایم قابل فار و انا نام  
یک طبع گفت تا خورم شراب نیز کام  
گفت خوش نظر نظامی صفت گوهر نظام

۲۱

در بیان انشائیة اشعاع ان چن بریا بشعور  
یک شست همام و گونه زان شائیة است  
وان مجازی آنکه در حکم کفی قصد نقیض  
هست انکار می گز از اثبات باشد قصد  
کس بج و از اهل عالم کز بدان نیکنه شنید  
هر چه در فاعل بیان می شد جز بر بسید

در ذکر اقسام چهل مرکبه

این مرکب ابدان تشابه اندر نظام  
کز همه تشابه گیر و با سیمه انسام  
خداوند که ساز دبی غرض کار انام  
حده خلایق قدیمی حی با سیمه بالوام  
خالق احکمش انما بود بر خلق عام  
ز آنکه می افتد صفت هم تام و هم خاص  
گرفت در رانیه شب آشوب بود و منام  
مشکلی دار عجب آرام جامع نیست رام  
فاتش هر روی خصوص و دار و کرم قیام  
یک نام بر گناه هم قابل نار و اتمام  
یک طبع هم گفت تا خرد و شرب انهم کام  
گفت خوش نظر نظامی صفت گوهر نظام

در بیان انشائیة اشعاع ان چن بریا بشعور  
یک شست همام و گونه زان شائیة است  
وان مجازی آنکه در حکم کفی قصد نقیض  
هست انکار می گز از اثبات باشد قصد  
کس بج و از اهل عالم کز بدان نیکنه شنید  
هر چه در فاعل بیان می شد جز بر بسید





که ملازم بهایج نقیض می خستند  
طالبان بهایج نظم کامیاب فیض گزین  
ضبط و درایت جوان در نظم شد محسوب شد

عرض دارد جوهر زیند کهنون اگر  
تا دمای شان مراد دست سازند کما  
سیند منقش اندیش این گنج گزین حرام

سال هجرت یکم بود و در صد و نوزدهم سال  
عمر ظل الشهدا که بر شاد کردم خست تمام

\_\_\_\_\_

خاتمه لطبع محمد قندو المنته که در بیان حروف و نحو فارسی هندی مجبور الکرم کتب از  
تصنیف ششی سیدوارام جوهر پادشاه تمام امیدوار مغفرت ایزد وستان  
محمد عبدالواحد بن محمد مصطفی خان افغان علی بن سیدان العفو  
والغفران در مطبع مصطفی واقع که بنویسند و نگارند  
تاریخ دوم شهر رمضان المبارک ۱۲۸۰  
حاکم علی بن سید

7083

7083